

بنیادهای فمینیسم، چالشهای پیش رو

محمد تقی رکنی لموکی

پژوهشگر پژوهشکده تحقیقات اسلامی

چکیده

آنچه از نظر خوانندگان می‌گذرد، مقاله‌ای است در شناخت بنیادهای فمینیسم که طی آن به چالشهای پیش روی آن نیز پرداخته می‌شود. در این تحقیق، ابتدا سعی شده است تا مبانی نظری فمینیسم و بسترهای رشد آن بررسی شود. همچنین امواج سه‌گانه فمینیسم و نگرشهای مختلف آن، از زمان پیدایش تا به امروز، در این مقال بررسی شده است. چالشهای مقابل و متضاد با نظریه فمینیسم نیز از دیگر پردازشهای این پژوهش می‌باشد. برخی از این چالشها، جنبه برون‌دینی و برخی دیگر، جنبه درون‌دینی دارند.

در این تحقیق رأی نهایی و نتیجه‌گیری نویسنده، با توجه به رعایت اصل انصاف علمی و پژوهشی بیان شده است. این پژوهش بر آراء و نظریات فمینیستها و نقطه نظرهای مخالفان ایشان استوار گشته است.

کلید واژه‌ها: فمینیسم، زن‌سالاری، جنسیت، حقوق انسانی، رفع تبعیض و تساوی.

مقدمه

نگاهی گذرا به اقتدارطلبی زنان در تاریخ

اقتدارگرایی، حق‌خواهی و تساوی‌طلبی زنان، از جمله وقایعی است که تاریخ بدان گواهی می‌دهد. اندیشه زن‌گرایی در ازمنه مختلف حامیانی داشته است و به مقطع خاصی از تاریخ محدود نمی‌شود. این تفکر در اعتقادات دینی و مذهبی جوامع مختلف نیز ریشه دوانیده است. در یونان باستان، اعتقاد به خدایان مادینه در کنار خدایان نرینه معمول بوده است.

برای نمونه هستیا و دیمتر خدایانی مؤنث بودند که به ترتیب مادر خانواده و مادر کشاورزی و غلات قلمداد می‌شدند.^۱

همچنین اقوام آریایی هندوستان، در ابتدا به خدایانی مذکر اعتقاد داشتند؛ اما در برخی دورانها رفته رفته خدایان زن، مانند آلهه مادر نیز در آیین آنها مقام و مرتبتی یافت.^۲

تاریخ نگاران بر آنند که قدرت و تسلط زنان در برخی از منهن، خاصه در میان انسانهای نخستین، تا جایی بوده که دوران مادر سالاری نام گرفته است.

در تحلیل چرایی برتری موقعیت زنان بر مردان، در دورانهای مذکور، نظر برخی از محققان بر آن است که زن در جوامع ابتدایی، علاوه بر تأمین مایحتاج، نگهداری و بزرگ کردن فرزندان را نیز عهده دار بوده است. بدین ترتیب، اولین بار با پذیرفتن چنان مسؤولیت مهم، کاردانی و ارزش خود را نشان داد. از این رو، فرزندان پس از رشد و بلوغ و آشنایی با دنیای اطراف خود، نقطه اتکای خود را مادر می‌دانستند و در سایه حمایتهای او و به ضرورت برآوردن نیازهای اجتماعی خود، در پیروی از او امر او در پیغ نمی‌ورزیدند.

بدین سان، مادر سالاری در برهه‌ای از دوران حیات انسان متداول گشت. این دوره به تریا کال مشهور بوده که از دیرینه‌ترین ادوار تاریخ زندگی انسان آغاز شده و تا پایان دوره سنگ ادامه داشته است. با پیدایی عصر مفرغ که دگرگونی محسوسی در زندگی انسان روی داد. مادر سالاری جای خود را به پدر سالاری داد.^۳

ویل دورانت نیز معتقد است:

در جوامعی که عدد مردان بر زنان فزونی داشته، زنان به عنوان عنصر محوری، چندین مرد را تحت نظام خانواده خود برمی‌گزیدند.^۴

چون مادر عهده‌دار وظیفه توجّه و پرستاری از کودکان خود بوده است، نظم خانواده در ابتدای امر چنان بود که بر اساس وجودی مادر تکیه می‌کرد، و پدر منزلت عرضی و ناچیز داشت.^۵ همچنین در دورانهای اولیه، نوع دیگری از ازدواج وجود داشت که در واقع آن را می‌توان «زناشویی سرخانه» نامید؛ مرد، قبیله خود را ترک می‌گفته و به قبیله و خاندان زن می‌پیوسته و برای او، یا با او، برای خدمت، والدین زن کار می‌کرده است. در این صورت، نسبت فرزند از جانب مادر نگاه داشته شده وارث نیز از جانب مادر به فرزند می‌رسیده است؛ حتی حق سلطنت نیز، غالب اوقات، از طرف زن به میراث می‌رسیده است، نه از طرف مرد.^۶

ویل دورانست موارد تسلط زن را بر مرد، نادر می‌داند؛ اما در عین حال اذعان می‌دارد که در برخی ادوار، زنها اختیارات فراوانی داشته‌اند. حقیقت آن است که، در هر نوع نظام اجتماعی، زن دارای نفوذ بوده است. بعضی از اوقات، به ویژه در نواحی افریقای جنوبی، این نفوذ به قدری شدت داشته است که حکومت به دست زنان می‌افتاده.

در جزایر پلو هرگز رئیس قبیله به کار مهمی دست نمی‌زد؛ مگر آنکه نظر شورای خاصی را که از زنان پیر تشکیل می‌شود، جلب کند. در قبایل ابروکوئی، حق زنان در شورای قبیله در رأی دادن و اظهار نظر کردن، با حق مردان برابر بوده است. زنان «هندی شمردگان سنکا» تا آن حد نیرومند بودند، که حق انتخاب رئیس را داشتند.^۷

بعد از اعصار اولیه نیز ویژگی اقتدار جویانه زنان بر جامعه، کاملاً مشهود است. در قرآن به نمونه‌ای از این برتری طلبی نیز اشاره شده است. ملکه سبا از جمله زنانی است که در قرآن به امارت و حکمرانی وی تصریح گردیده است. چنان که در گزارش هُدُهد به حضرت سلیمان (ع) این چنین آمده است:

«إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا مِّمَّا تَمَلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَمَّا عَزَّشْ عَظِيمٌ»^۸

من زنی را دیدم که بر آنها (قوم سبا) حکومت می‌کند و همه چیز در اختیار داشت؛ (مخصوصاً) تخت عظیمی (که نشانه سلطنت است) دارد.»

جالب توجه آنکه در ادامه همین آیه می‌خوانیم که تمامی قوم سبا حتی از نظر عقیدتی و فکری نیز از ملکه خود تبعیت می‌کردند؛ یعنی یک زن آن چنان بر قوم و مردمش تسلط داشت که آنان محتوی فکری خود را نیز از او می‌آموختند؛ تا جایی که وقتی بلقیس (ملکه سبا) با پیشنهاد حضرت سلیمان مبنی بر تسلیم شدن مواجه می‌شود، با اشراف و بزرگان قوم خود به مشورت می‌نشیند؛ اما شگفت آن که ایشان در پاسخ او می‌گویند:

«... وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ...»^۹ تصمیم نهایی با تو است، ببین چه دستور

می‌دهی.»

قدرت طلبی و سلطه جویی زنان را در جای جای تاریخ بشری می‌توان مشاهده کرد؛ در زیر به برخی از نمونه‌های اشاره می‌کنیم:^{۱۰}

۱. کلئوپاترا، ملکه مصر، در آخرین سده قبل از میلاد قریب بیست سال بر مصر فرمان راند.

۲. تئودورا، ملکه بیزانس، در قرن پنجم میلادی.

۳. کاترین دوم روسیه که در قرن شانزدهم میلادی تحت سلطنت شوهر و سه پسرش، چهل

سال بر فرانسه حکومت کرد.

۴. ماری خونین و الیزابیت اول، دو خواهر که در قرن شانزدهم و هفدهم، پنجاه سال بر انگلستان حکومت کردند.

۵. کاترین کبیر که قریب سی و چهار سال در قرن هجدهم، بر روسیه حکومت کرد.

۶. ملکه ویکتوریا که نزدیک به شصت و چهار سال در قرن نوزدهم بر انگلستان امارت کرد.

۷. تزوهسی، زنی که از نیمه دوم قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم، نزدیک به پنجاه سال امپراطریس ممالک چین بود.

۸. ایندراگانندی، دختر جواهر لعل نهرو، که نخستین نخست وزیر هند شد. او شصت و هفت سال عمر کرد و نزدیک به دو سوم عمر خود را در مبارزات سیاسی و حکومتی گذراند؛ وی شانزده سال بر هند حکومت کرد.

ناگفته نماند هر آن چه از تاریخچه قدرت طلبی زنان در این مختصر گذشت، تنها به جنبه جلوه نمایی زن در امور سلطه طلبی و حکومت جویی پرداخته شد؛ و گرنه بسیاری از زنانی که در امور دینی، فرهنگی و علمی، سرآمد عصر خود و اعصار پس از خود بوده‌اند.

مفهوم شناسی:

واژه فمینیسم (Feminism) برگرفته از واژه فرانسوی (Feminine) است و از اصل لاتین (femina) اخذ شده است.

فمینیسم در فرهنگهای لغت به دو معنا آمده است:

الف. اعتقاد به این باور که زنان می‌بایست از فرصت‌ها و موقعیتهای مناسب و شایسته، مساوی با مردان، برخوردار باشند.

ب. جنبشهایی که از معنای اول فمینیسم حمایت کرده، به دنبال عملی کردن آن باور هستند.^{۱۱}

البته به دلیل تنوع دیدگاه نزد فمینیستها، تعاریف اصطلاحی زیادی برای فمینیسم ارائه شده و نمی‌توان تعریف خاصی از آن به دست داد. این نکته در امواج مختلف فمینیسم، که در دوره‌های خاص ارائه گردیده، بیشتر مشاهده می‌شود.

یکی از دلایل عدم تعریف اصطلاحی واحد از این نگرش، آن است که فمینیسم، جنبش واحدی نیست. تمام فمینیستها در این باره که زنان فرودست هستند و برای آزادی آنان باید استراتژی‌هایی اتخاذ کرد، هم عقیده‌اند؛ ولی در مورد علل این ستم‌دگی و استراتژی‌های رسیدن به آزادی، بین آنان اختلاف نظرهای اساسی ملاحظه می‌شود.^{۱۲}

در عین حال تعاریفی از فمینیسم ارائه شده است که ذکر آنها بی‌فایده نیست. از آن جمله، برخی را اعتقاد بر آن است که فمینیسم هم دکتترین حقوق مساوی برای زنان (جنبش سازمان یافته برای به دست آوردن حقوق زنان) را در بر می‌گیرد و هم یک ایدئولوژی دربارهٔ دگرگون سازی اجتماعی که هدف آن خلق جهانی فراسوی تساوی اجتماعی صرف برای زنان است. این عده در مجموع فمینیسم را ایدئولوژی آزادی زنان می‌دانند. چراکه در همهٔ رویکردهای آن، این اعتقاد مستتر است که زنان به دلیل جنسیت خود، اسیر بی‌عدالتی هستند.^{۱۳} بر اساس همین دیدگاه، فمینیست کسی است که خود را پیرو این دیدگاه می‌داند و در گونه‌ای تعهد و برخورداری از دیدگاهی زن محور شریکند.^{۱۴}

در تعریفی دیگر می‌خوانیم:

فمینیسم جنبش اجتماعی زنان است. احقاق حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان اساس کار و برنامهٔ آنهاست.^{۱۵}

فمینیسم را این چنین نیز تعریف کرده‌اند:

آئینی که می‌گوید زنان در جامعهٔ مدرن، به طور سیستماتیک و به حکم ماهیت نظام حاکم مورد تبعیض و ستم قرار می‌گیرند و خواهان برابری فرصتها برای مردان و زنان است.^{۱۶}

آن طور که مشهود است، واژهٔ فمینیسم را می‌توان هم یک نوع نظریهٔ معرفت‌شناسی تلقی کرد، هم یک نوع جنبش عملی - اجتماعی که اشتراک آن دو پندار دفاع از زنان است. در این جا ضروری است تا با برخی از اصطلاحات حوزهٔ معرفت‌شناسی فمینیستی نیز آشنا شویم:

الف. *Feminity*: ویژگیهای روانی - اجتماعی زن.

بعضی بر این عقیده‌اند که مجموعهٔ ویژگیهایی که در یک جامعه، به ویژه از دیدگاه روانی - فرهنگی، به زن نسبت می‌دهند، صفاتی است که تابع عوامل زیستی است؛ اما بعضی دیگر معتقدند ویژگی‌های زن و مرد تابع عوامل اجتماعی و فرهنگی است. بدین سان به نظر آنان، پذیرایی و انفعال، ترحم، وسعت بُعد عاطفه، ظرافت، دقت و نظافت که در جوامعی صفت زن دانسته می‌شوند، جهانی نیستند. در بعضی از جوامع، زنان خشن، تندخو و جنگجویند، و حال آن که صفات منتسب به زنان را در آن جوامع، مردان در خود دارند.^{۱۷}

ب. *Feminization*: شیوع اشتغال زنان.

هنگامی که کثرت زنان در اشتغال به مشاغل مختلف روی دهد، اصطلاحاً می‌گویند که این

مشاغل «زنانه» شده‌اند.

حدّ شیوع اشتغال زنان در مشاغل معین را اغلب به معنای پرولتاریایی شدن آن اشتغالات می‌دانند؛ بدان سبب که وقتی نیاز به مهارت در کارها کمتر شد، به کارگماشتن زنان برای کارفرمایان ارزان‌تر تمام می‌شود.^{۱۸}

ج Postfeminism؛ پسا فمینیسم.

اصطلاحی است که گاه، به ویژه در رسانه‌های گروهی، به کار می‌رود تا نشان دهد که دیگر به جنبش فمینیستی نیازی نیست؛ زیرا زنان به برابری حقوقی دست یافته‌اند. این اصطلاح نباید با فمینیسم پسا مدرن اشتباه شود. گاه نیز «پسا فمینیسم» در متن نسبی‌گرایی پسا مدرن به کار می‌رود؛ یعنی جایی که ضدّ ذات‌گرایان به تلقّی وحدت‌طلبانه از «زن» می‌تازند و دیگر آن را معتبر نمی‌شناسند. در این حال تفاوت‌های زنان چه بسا چنان گسترده قلمداد شود که جنبشی سیاسی برای پیشرفت و تغییر به نفع زنان ناممکن بنماید. بنابراین «پسا فمینیسم» را می‌توان چنین توضیح داد: در حال حاضر کار متونی که ظهور «پسا فمینیسم» را اعلام یا فرض می‌کنند، نفی نقدها و تضعیف اهداف فمینیسم است. «پسا فمینیسم» در عمل ما را به جهانی «پیشا فمینیستی» می‌برد.^{۱۹}

خاستگاه

پرسش اساسی که در این قسمت به ذهن متبادر می‌شود آن است که نظریه فمینیسم در چه فضای فکری‌ای متولّد شد؟ با تفحص در نظریه فمینیسم، می‌توان مؤلفه‌های تأثیرگذار بر حوزه معرفت‌شناختی فمینیسم را ردیابی کرد.

آن‌طور که بیان شد، برتری‌طلبی زنان و حق‌خواهی آنان تحت کلیشه‌های متفاوت، در طول تاریخ مطرح بوده است؛ ولی جنبش‌های فمینیستی به معنای امروزی آن، مربوط به قرون معاصر است. برای یافتن خاستگاه نظریه فمینیسم باید در تحولات جهان غرب از عصر رنسانس تا امروز جست و جو کرد. یعنی از شروع گرایش انسان به تفکرات اومانیستی و محور قرار دادن خود در مرکز عالم هستی. این نگرش در مقابل خدا محوری، سنت‌گرایی و مشخصاً نگاه به ماورای طبیعت قرار می‌گرفت.

برای فهم دقیق خاستگاه فمینیسم، چهار مرحله قابل‌تصوّر است. در این مراحل عوامل و زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فکری پرشماری دست به دست هم دادند تا به پیدایش نظریه فمینیسم انجامید. اکنون به بررسی این چهار مرحله می‌پردازیم تا بسترهای تاریخی، اجتماعی و فکری فمینیسم را فراچنگ آوریم:

الف. عصر نوزایی (قرن چهاردهم تا شانزدهم میلادی): در این دوران رفتار شرم آور ارباب و اصحاب کلیسا، حرمت و آبروی کلیسا را خدشه دار کرد. آخرت گرایی تفریطی برای مردم به همراه دنیا گرایی افراطی برای متولیان دینی، علم گریزی، خرافه پروری و همگرایی با ظالمان حکومتی، چنان اثر سویی بر روح و ذهن انسان غربی گذارد که همچنان پس از گذشت شش قرن، تبعات آن دامن گیر جوامع مسیحی است. غریبان در این عصر به فرهنگ کلاسیک باستانی یونان و روم، اقبال نشان دادند. در این رویکرد، انسان در مرکز تأملات پژوهشگران و نویسندگان و حتی هنرمندان قرار گرفته، به مقام اصالت نایل شد. عصر نوزایی که به عصر رنسانس معروف گشت، در واقع نهضتی فکری، دینی، علمی، اجتماعی و هنری بود در مقابل قرون وسطی.

ب. جنبش اصلاح دینی (قرن شانزدهم): دوره اصلاح دینی که به رهبری مارتین لوتر آغاز شده بود، رفته رفته به عنوان یکی از رویدادهای مهم تاریخ جدید غرب درآمد. این دوره با جنبش اصلاح و نو اندیشی دینی که هدف آن پاک سازی کلیسای مسیحیت از انحرافات اعتقادی و اخلاقی بود، مقارن گردید. تأسیس مذهب «پروتستانتیسم» از نتایج جنبش اصلاح دینی می باشد. از دیگر نتایج آن، اشاعه تفکر فردگرایانه بود که در روابط اجتماعی - سیاسی مؤثر می باشد؛ به گونه ای که اندیشه مندان را اعتقاد بر آن است که از قرن شانزدهم میلادی به بعد، رویکرد غالب بشر غربی، رویکرد اصالت نفع، لذت، یک جانبه گرایی و در یک کلام، رویکرد به مواهب دنیوی به شکل فردگرایانه و افراطی آن است.

ج. جنبش و دوره روشنگری یا عصر خرد (از اواخر قرن هفدهم تا پایان قرن هجدهم میلادی): دوره روشنگری در پس، دوران رنسانس و اصلاح دینی رخ نموده، می توان آن را ادامه منطقی دستاوردهای دوران پیشین دانست. تحولات چشمگیر علمی، فکری و فلسفی بر مبنای فردگرایی و پیشرفت باوری، از مهم ترین شاخصه های این دوره می باشند. سعی متفکران این دوره در تنویر کردن باورهای جدید، قرین به موفقیت بود. این باورها که بر اساس عقل محوری، تجربه مداری، آزادی پویی و تساهل انگاری شکل می گرفت، در واقع تلاشی بود برای خودمختاری مطلق انسان از هر گونه سلطه پذیری به وسیله مفاهیم فرا زمینی. انسان مدرن که در عصر رنسانس متولد گشته بود، در عصر اصلاح دینی رشد پیدا کرده و اکنون در عصر خرد به سن جوانی نایل شده بود. پس مصمم گشت با تکیه بر عقل و علم، طبیعت را به تسخیر درآورده، بهشت آرمانی خویش را بر روی همین زمین بنا کند.

د. انقلاب صنعتی (نیمه دوم قرن هجده تا اواسط قرن نوزدهم): از دیگر رویدادهای مهم که در پیدایی و بویایی نظریه‌های جدید همچون فمینیسم تأثیری به سزا داشت، انقلاب صنعتی است. ویژگی برجسته این دوران جایگزینی ماشین با قدرت مکانیکی به جای نیروی مستقیم انسانی، و گذر از جامعه‌ای کشاورزی و تجاری به جامعه صنعتی مدرن است. آنچه در این دوران به طور عیان مشهود است، پدیدار شدن ظواهر پیشرفت و رفاه برای انسان مدرن در سطح گسترده، نه فقط برای طبقات خاص، اجتماع بود.

غریبان که از قرن چهارده میلادی تلاش خود را برای رسیدن به جهانی بر اساس تمایلات انسانی خود، آغازیده بودند، اندک اندک نمایه‌های تحولات چشم‌گیر اجتماعی جهان پیرامون خود را به عینه می‌دیدند. این امر، آنان را که از این تحولات سود جست، حریص‌تر می‌نمود؛ و سبب می‌شد تا کسانی که خود را بی‌نصیب از این خوان نعمت می‌پنداشتند، به تکاپو افتند. زنان گسترده‌ترین طیفی بودند که خود را جزء گروه بی‌نصیب از تحولات اجتماعی جهان غرب پنداشتند. به عبارت رساتر، در فرایند پدیدار گشتن دوره‌های مختلف در جامعه غرب، به ناگاه نیمی از این جامعه، یعنی زنان، متوجه شدند که از مزایای این تحولات به وجود آمده، طرفی نیستند و حقشان ادا نشده است. آنان با مقایسه وضع فعلی خود با زنان قرون وسطی، دریافتند که نه تنها حال و روزشان سامان نیافته، بلکه به مراتب بدتر نیز گشته است. این تفکر باعث شد که اولین بارقه‌های سهم خواهی و تساوی طلبی در ذهن طرفداران حقوق زن، که عمدتاً خود نیز زن بودند، پدید آید.

اولین جنبش‌های جدی این سهم خواهی که بعدها به جنبش فمینیسم نامبردار گردید، در قرن هفدهم میلادی مشهود است.

از وقایع تاریخی که برهانی بر مدعای مذکور است، آنکه در بهار سال ۱۷۷۹ میلادی، ابی گیل آدامز همسر جان آدامز (رئیس جمهور وقت آمریکا و از سردمداران اعلامیه استقلال آمریکا) با صدور نامه مشهوری با عنوان «خانم‌ها را به خاطر داشته باشیم» به شوهرش خاطر نشان می‌کند که: «ضمن نگارش قوانین جدید و تنظیم اعلامیه استقلال، خانم‌ها را فراموش نکنید و قدرت نامحدود صاحب اختیاری را در دست شوهرانشان قرار ندهید.

اگر به حقوق زنان ارجح نگذارید، سر به شورش برمی‌داریم و خود را ملزم به رعایت قوانینی نخواهیم دانست که در تدوین آنها حقی نداریم و نمی‌توانیم نماینده‌ای در جمع تدوین کنندگان آن داشته باشیم.» در پی دریافت این نامه، جان آدامز در یادداشتی خطاب به جیمز سولیوان از دیگر دست اندرکاران نگارش قانون جدید و اعلامیه استقلال، یادآور می‌شود:

درست است که بنیاد اخلاقی دولت بر اساس رضایت مردم است، ولی اگر حق رای را به هر کسی بدهیم، چه آنها که صاحب ملک هستند و چه آنها که ملکی ندارند، آن وقت گروه‌های دیگر مانند زنان و جوانانی که پیشیزی ارزش ندارند، خواهان حق رأی خواهند شد. تمام تمایزات در جامعه از میان خواهد رفت و همه در یک رده قرار خواهند گرفت.^{۲۰}

از آنچه در خصوص خاستگاه فمینیسم گذشت، این نتیجه به دست می‌آید که فمینیسم را باید مولود طبیعی اندیشه اومانیسم دانست. مولودی که در بستر تفکرات جدید غرب هیچ گریزی از آن نبود. ضمن آنکه دو نوع برخورد با زنان حرکت‌های فمینیستی را تسریع می‌بخشید: الف. برخورد نظری؛ اصولاً زن در این برخورد، انسان درجه دوم محسوب می‌گشت. این نوع نگاه، هم در آثار اندیشه‌مندان غرب دیده می‌شد و هم در آموزه‌های دینی مسیحیت.

ب. برخورد عملی؛ بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی، از قبیل حق مالکیت، ارث بردن، حق رای و غیره از زنان سلب شده بود؛ به گونه‌ای که حتی تا اواخر دهه دوم قرن بیستم، در آمریکا و انگلستان، هنوز زنان را از حق رأی محروم نگاه داشته بودند.^{۲۱}

با توجه به این دو مؤلفه و نیز فضایی که در اثر آزادی خواهی و تجدّدطلبی در غرب به وجود آمده بود، طبیعی می‌نمود که نهضت آزادی زنان یا فمینیسم متولد شود.

امواج سه‌گانه فمینیسم

با توجه به آن چه گذشت، با مقدماتی همچون مفهوم‌شناسی فمینیسم، نگاه تاریخی به برتری‌طلبی زن و خاستگاه نظریه فمینیسم آشنا شدیم. اکنون وقت آن است که به مبانی فکری نحله‌های مختلف فمینیسم در بستر زمان بپردازیم. بدین منظور می‌توان فمینیسم را در فرایند سه موج، مورد بررسی قرار داد.

موج اول فمینیسم

بر اساس آن چه تاکنون بدان پرداخته شد، تعیین زمان خاص برای شروع نهضت فمینیسم ممکن نیست. اما قدر مسلم آنکه اصطلاحات معمول و امروزی این نظریه، تا اواخر قرن نوزدهم میلادی وارد واژگان زبان نشده بود. البته از قرن چهارده میلادی به بعد نوشته‌هایی درباره حقوق زنان یافت شده است. از طرفداران مشهور موج نخستین فمینیسم، مری استل (۱۷۳۱-۱۶۶۶ م) می‌باشد.

این نویسنده انگلیسی، زنان را اندرز می‌داد که «از ازدواج بپرهیزند، ذهنشان را پرورش دهند و از زندگی عاری از وابستگی به مردان لذت ببرند.»^{۲۲}

مبارزات اولیه فمینیستی در موج اول، ابتدا بر روی اصلاح وضعیت اجتماعی و اقتصادی زنان متمرکز بود و عمدتاً به کسب حق رأی، دسترسی به تحصیل و اشتغال و نیز دست یابی به حق حضانت فرزندان برای زنان می‌پرداخت.

از جمله نخستین حرکت‌های این جنبش، به بعد از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۹۹ - ۱۷۸۹ م) برمی‌گردد. بعد از این انقلاب، لایحه حقوق بشر در پارلمان فرانسه به تصویب رسید که در آن حقوق زنان به رسمیت شناخته نشده بود. او لیمپ دگنونک از سیاستمداران وقت فرانسه، لایحه‌ای را به مجلس برد که در آن از حق کار زنان، حقوق قانونی در خانواده، حق آزادی بیان و نیز داشتن پارلمانی مستقل دفاع شده بود. این جریان در حرکت‌های بعدی طرفداران فمینیسم اثر گذار بود. از جمله آنکه ماری ولستن کرافت در کتاب استیفای حقوق زنان (۱۷۹۲ م)، تفاوت‌های ذاتی میان زنان را مورد انکار قرار دارد و تفاوت‌های موجود را زائیده محیط اجتماعی دانست. ایده کرافت به دست جان استوارت میل در کتاب کنیزک کردن زنان پس گرفته شد. او که نماینده پارلمان انگلستان بود، ابتدا طرحی را به مجلس انگلیس ارائه کرد که از حقوق زنان دفاع می‌کرد؛ کلیات این طرح بعدها در کتاب کنیزک کردن زنان (انقیاد زنان) در سال ۱۸۶۹ میلادی به چاپ رسید. تأکید عمده میل بر این نکته بود که زنان شایستگی و لیاقت‌های بسیاری دارند که در اثر آموزش می‌توانند جایگاه واقعی خود را در اجتماع بیابند. کتاب مذکور، جهش عمده‌ای در حرکت‌های فمینیستی و به خصوص فمینیسم لیبرال ایجاد کرد.^{۲۳}

بدین ترتیب می‌توان گفت که عدم توجه به حقوق زنان در قوانین جاری و نگاه تحقیرآمیز به آنان از عوامل اصلی پدیدار گشتن موج اول فمینیسم می‌باشد. به طوری که محوری‌ترین درخواست فمینیستها تا اواخر دهه دوم قرن بیستم، اعطای حق رأی به زنان بود. جریان موج اول فمینیسم تا سال ۱۹۲۰ میلادی توانست اعطای حق رأی را برای زنان غربی به ارمغان بیاورد.

موج دوم فمینیسم

این اصطلاح، ساخته مارشالیر (Marsha Lear) است که به شکل‌گیری گروه‌های زنان در آمریکا و اروپا، در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی اشاره دارد. اصطلاح «موج دوم» حاکی از پایان یافتن موج اول فمینیسم در دهه ۱۹۲۰ میلادی و پدیدار گشتن جنبشی دیگر است. جنبش

آزادی زنان در موج دوم، در مقایسه با موج نخست بسیار متفاوت است. در این جنبش جدید موج آزادی زنان، دامنهٔ واژه‌های «سیاست» و «اقتصاد» را به احساسات جنسی، تن و عواطف و سایر حوزه‌های زندگی اجتماعی - که قبل از آن صرفاً شخصی و خانوادگی تلقی می‌شد - تعمیم داد. این کار با تشکل سازمان‌ها و احزاب سیاسی مختص زنان، تسریع یافت! مدت فعالیت‌های موج دوم فمینیسم،^{۲۴} سه دهه - از ابتدای دههٔ شصت تا پایان دههٔ هشتاد قرن بیستم را دربر می‌گیرد که در آن فمینیست‌ها خواهان یک انقلاب بنیادین در راستای برابری کامل زن و مرد در تمامی زمینه‌ها از جمله جایگاه و موقعیت اجتماعی، کسب شغل و درآمد مناسب، آموزش، سیاست و غیره بودند. به عبارت رساتر، فمینیست‌های موج اول خواستار «اصلاح» وضع زنان بودند. اما فمینیست‌های موج دوم، خواستار «انقلاب» اساسی در وضع موجود زنان شدند.

رهبری موج دوم فمینیسم را به سیمون دو بووار (simone de Beauvoir) فیلسوف و نویسندهٔ فرانسوی (۱۹۴۹ م) نسبت می‌دهند.

دو بووار در کتاب جنس دوم می‌گوید: «کسی زن به دنیا نمی‌آید، زن می‌شود.» یعنی زنانگی یک جبر اجتماعی است که باید بر علیه آن سر به عصیان و نافرمانی گذارد.^{۲۵}

شعار زنان بدون مردان و بروز رفتارهای مردانه در سطح وسیع توسط زنان، از ویژگی‌های دوران موج دوم فمینیسم می‌باشد. شعار محوری فمینیست‌ها در این دوره، تأکید بر تجرد، تقبیح ازدواج، و نقش همسری و مادری، تشویق زنان به شرکت در فعالیت‌های اقتصادی و غیره بود. بروز جنگ‌های جهانی اول و دوم و نیز وقوع جنگ‌های دیگر که دامنگیر قرن بیستم گردید، روند گسترش موج دوم فمینیسم را شدت بخشید. زیرا از طرفی خشونت و کشتار، میل به ویژگی‌های زنان، همچون انعطاف و نرمی را برانگیخت و از سوی دیگر نیاز به نیروی کار فراوان برای جبران خسارت‌های جنگ، سیاست مداران و سردمداران جهان غرب را وا داشت تا نقش فعال‌تری برای حضور زنان در جامعه قائل شوند.

این رویکرد، اگر چه فاقد اعتبار حقوقی و ضمانت اجرایی بود، اما تصویب اعلامیه‌ها، معاهدات و کنوانسیون‌هایی را به نفع زنان به همراه داشت؛ از جملهٔ این حمایت‌ها می‌توان به اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر اشاره کرد که از طرف سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ میلادی منتشر شد، که در آن تساوی حقوق زن و مرد به صراحت و در سطح جامعه ملل مطرح گردید. از دیگر نمونه‌ها، می‌توان از کنوانسیون «حقوق سیاسی زنان» (۱۹۵۲ م) کنوانسیون «رضایت برای ازدواج» (۱۹۶۲ م) و کنوانسیون «محو کلیهٔ اشکال تبعیض علیه زنان» (۱۹۷۹ م) یاد کرد.

این روند تا بدانجا پیش رفت که سازمان ملل متحد، سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ میلادی را به عنوان دهه زنان نامگذاری کرد.

زنان در موج دوم فمینیسم، سازوکارهای متفاوتی را برای رساندن پیام خود به دیگران، به کار گرفته بودند. متد خاص لباس و آرایش مانند آنچه فمینیستهایی با نام جوراب قرمزهای نیویورک انجام می‌دادند، برنامه‌های مطالعاتی خاص و برگزاری سمینارهای مختلف، برگزاری تظاهرات گسترده و فراخوانی از زنان دیگر، چاپ کتاب‌های فمینیستی در سطح گسترده مانند کتاب رمز و راز زنانه (۱۸۶۳ م) از بتی فریدان، اعتصاب‌های وسیع در اعتراض به حقوق زنان، چاپ نشریات و روزنامه‌های صنفی و بالاخره تبلیغ بر علیه آنچه که تاکنون وظیفه مسلم زن در خانواده محسوب می‌شد، از جمله این شیوه‌ها بود. به طوری که موج دوم فمینیسم را می‌توان رادیکال‌ترین فعالیت فمینیستی دانست.

موج سوم فمینیسم

موج سوم اصطلاحی است که بیانگر احیای تمایل به مبارزه جویی فمینیستی (اما نه در حد و اندازه موج دوم) در بخشی از زنان جوان می‌باشد؛ که خواهان ایجاد تمایز بین خود و برجسب پسا فمینیستی^{۲۶} هستند. فمینیسم موج سوم، به همان اندازه که به مسائل زنان می‌پردازد، گرایش به رفع نابرابری نژادی و اقتصادی نیز دارد. گروه‌های شناخته شده این جنبش «ائتلاف عمل زنان» و «موج سوم» هستند که هر دو در ۱۹۹۲ میلادی تشکیل شدند.

اما فمینیسم موج سوم هنوز به شهرت فراگیر و حمایت پرشوری که فمینیسم موج دوم در دوره اوجش (۱۹۸۰ - ۱۹۹۰ م) از آن برخوردار بود، دست نیافته است و بسیاری از آن ناپاورانه صرفاً یک مد کوتاه مدّت تلقی کرده‌اند، نه نشانه‌ای واقعی از این که زنان در مبارزات فمینیستی به مرحله جدیدی رسیده‌اند.

عملکرد افراطی فمینیستهای موج دوم، باعث شد تا، بیش از هر کس، مشکلاتی دامن گیر خود زنان شود. خشونت روز افزون در چارچوب خانواده و محیط کار، عدم امنیت جنسی و نبود آرامش فکری برای زنان که از جمله بازتاب‌های منفی موج دوم بود فمینیستهای مدرن را به پایه‌گذاری موج سوم واداشت. از این رو، از اوایل دهه نود، جهان غرب به نقش‌های سنتی و نهاد خانواده رویکردی دوباره داشته؛ با معرفی موج سوم فمینیست اثرات موج دوم را کاهش داد.

از جمله شخصیت‌های تجدید نظر طلب در موج سوم، جیمین گریز (نویسنده استرالیایی) و جین

بنکه الشتان (فیلسوف امریکایی) هستند که بحث «احیای مادری» را مطرح کردند

از علل دیگر پس زدن موج دوم فمینیست، انتقاد زنان با اقلیتهای قومی مختلف بود که تا آن موقع به آنان توجهی نمی‌شد. از جمله رشد گروه‌های فمینیست سیاه پوست که پیگیر پیشینه و هویت خویش بودند عاملی شد که جنبش فمینیسم، از نظر سازماندهی، بیش از پیش دچار تفرقه گردد. پیدایش تفکر پست مدرنیسم نیز از علل دیگری بود که اقبال به موج سوم فمینیسم را تشدید کرد.

فمینیستهای پست مدرن معتقد بودند که مطلق‌انگاری در دفاع از حقوق زن راه به جایی نخواهد برد، چراکه روش زنان برای درک خویش چندگانه و متنوع است. عواملی همچون سن، قومیت، طبقه، نژاد، فرهنگ، جنسیت، تجربه و غیره باعث می‌شوند که ارائه یک ایدئولوژی واحد برای تبیین نظریه فمینیسم متمرکز واقع نشود. از این رو، روش و اعتقاد فمینیستهای موج سوم بر این پایه شکل گرفت که زنان باید با ایجاد زبان و شیوه‌های متفاوت، تفکر جدیدی در باره هویت خویش بسازند، تا خویشتن را از معانی ستمگرانه‌ای که مردان بر آنها تحمیل کرده‌اند، رها سازند. آنان معتقد بودند که ستم‌هایی که بر زنان روا می‌گردد؛ از ناحیه وجود فرهنگ مردسالاری است. پس برای نجات از این فرهنگ، باید جهان را از زاویه دید زنان نگریست و از جهان تفسیری زنانه ارائه گردد.

مهم‌ترین شاخصه موج سوم فمینیسم، تعدیل نظرات رادیکالی موج دوم، تعدد و انشعاب در نگرش‌های فمینیستی و مورد نقد قراردادن بسیاری از باورهای افراطی دوره‌های قبل بود. ظهور و بروز رشته‌های خاص فمینیستی مانند «معرفت‌شناسی فمینیستی»، «اخلاق فمینیستی»، «فلسفه سیاسی فمینیستی»، «الهیات فمینیستی» و غیره از ثمرات موج سوم فمینیسم است.

گرایشهای فمینیستی

در قسمت قبل به طور مختصر با بنیادهای تفکر فمینیستی آشنا شدیم. روش بررسی در آن قسمت، بر پایه محوریت زمان بود. یعنی به شکل طولی امواج مختلف فمینیسم را در ازمنه متفاوت بررسی‌سیدیم.

اکنون به شکل دیگری به شناخت بنیادهای فکری فمینیسم می‌پردازیم. روش تحقیق در این قسمت، بررسی گرایشها و نحله‌های متفاوت فمینیسم است.

۱. «فمینیسم لیبرال»: پیروان این نحله فمینیستی معتقدند که با اصلاح قوانین و ساختار سیاسی و اجتماعی می‌توان به اهداف برابری طلبانه رسید. آنان که بر اساس باورهای فلسفه لیبرالیسم، نظریه خود را بنا نهاده‌اند، به اصل آزادی عملکردها، لذت جویی و رضایت خود محورانه اعتقاد دارند. از جمله چهره‌های برجسته این گرایش، ماری ولستن کرافت، جان استوارت میل، و بتی فریدان است میل در کتاب کتیرک کردن زنان می‌نویسد:

به عقیده من، قوانینی که روابط زنان و مردان را، به ادعای توانایی‌های برتر مردان، با حقوق برتر مردان شکل می‌دهند، در نیت، ظالم و در نتیجه زیان بار بوده و بایستی با استناد به تساوی حقوق همگان، لغو گردند. قوانینی را باید حاکم بگماریم، که نه مردان را به حقوق و توانایی‌هایی برتر بدانند و نه زنان را به نادانی و ناتوانی‌هایی، محکوم بنمایند.^{۲۷}

فمینیست‌های لیبرال بدون آنکه بخواهند انقلابی در روابط اجتماعی به وجود آورند، تنها خواستار به رسمیت شناختن تساوی حقوق زنان با حقوق مردان هستند. آنان می‌گویند تفاوت در خور توجه میان دو جنس، ذاتی نیست؛ بلکه نتیجه اجتماعی شدن و شرطی سازی نقش جنسی‌اند؛ یعنی این باورها و بر اساس باورها، قوانین ساخت بشر است که نگرشی متفاوت میان زن و مرد قائل می‌شود. پس این باورها به تبع قوانین هستند که باید دستخوش اصلاح گردند.^{۲۸} حاصل آنکه، این نحله، جنسیت فرد را تعیین کننده حقوق او نمی‌داند و معتقد است که سرشت زنانه و مردانه کاملاً یکسان است و تنها «انسان» وجود دارد، نه جنسیت. پس باید قوانین مدنی به صورت یکسان تنظیم گردد و فرصتهای آموزشی و شغلی به طور مساوی مقرر گردد.

۲. «فمینیسم مارکسیستی»: نظریه مارکسیستی فمینیسم در قرن نوزدهم و بر مبنای تفکرات مارکس در باره زن و نیز نظرات انگلیس در کتاب منشأ مالکیت خصوصی، خانواده و دولت، بنا شده است.

پیروان این نحله معتقدند پیدایش مالکیت خصوصی نقش اصلی را در پایمال کردن حقوق زنان داشته است. پس باید نظم بورژوازی، مالکیت و خانواده بورژوازی را از میان برداشت. بر این اساس نظام خانوادگی بزرگ‌ترین دشمن آزادی زنان است. زن در خانواده مترادف است با خدمتکاری و اسارت. زنان باید برای آزادی ابتدا از چارچوب خانواده به درآیند و در جامعه به فعالیت‌های عمومی بپردازند. مارکسیست‌های فمینیسم مبارزات فمینیستی را تابعی از مبارزات طبقاتی تلقی می‌کنند. به نظر می‌رسد علت محوری توجه مارکسیست‌های اولیه همچون مارکس به فمینیست، فراخی ایدئولوژی مارکسیستی بوده که خود را موظف به اظهار نظر در تمام

حوزه‌های اجتماعی می‌دیده است. به عبارت رساتر، فمینیست‌های مارکسیسم قبل از آن که فمینیست باشند، مارکسیسم بوده‌اند. آنان نه تنها نظریه‌پردازی در باره حقوق زنان را با لذات مدّ نظر نداشته‌اند؛ بلکه بالعرض به آن پرداخته‌اند. این امر کما بیش امر نظریه‌پردازان بعدی این نحله نیز صادق است.

ادعای فوق را با تعمّق بر این نکته می‌توان اثبات کرد که میان منافع مرد سالاری و سرمایه داری مدّ نظر مارکسیست‌های فمینیسم، هیچ وجه مشترک ضروری و اجتناب‌ناپذیری متصور نیست. البته اگر چه چنین تحلیلی را در فرکانس‌های پایین‌تر از راجع به نگرش‌های دیگر فمینیستی نیز می‌توان صادق دانست - مانند فمینیسم لیبرالیستی - اما در خصوص نگرش فمینیسم مارکسیستی بسیار بارزتر است. چرا که در مواجهه با راهکارهای این نگرش برای زنان، درمی‌یابیم که چیزی بیشتر از اندیشه‌های مارکسیستی در خصوص دیگر حوزه‌ها، به دست نمی‌آید. این مسئله را می‌توان از نوشته‌های تحلیل‌گران نظریه‌های فمینیستی فهمید. چنان که پاملا ابوت و کلر والاس در کتاب درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی آورده‌اند:

مشکل بزرگی که فمینیست‌های مارکسیست با آن مواجهند، این است که خود مارکس به وضع زنان در جامعه سرمایه داری توجه نداشت. مارکس عقاید راجع به اخلاق، عدالت و حقوق برابر - به عنوان نظرات بورژوایی - را رد کرد. مسأله مورد توجه او یافتن توضیحی برای استثمار طبقه کارگر در سرمایه‌داری با قصد براندازی این نظام بود، نه اصلاح این وضع. مفاهیمی که مارکس به کار می‌برد، خنثی به نظر می‌رسند؛ ولی در حقیقت کور جنس‌اند؛ او نمی‌تواند تشخیص دهد که زنان در جوامع سرمایه داری تابع شکل و ویژه‌ای از ستم‌اند و تفاوت‌های جنسیتی و ایدئولوژیهای جنسیتی را تحلیل نمی‌کند.^{۲۹}

نویسندگان کتاب مذکور در مورد فمینیست‌های پس از مارکس نیز آورده‌اند:

فمینیست‌های مارکسیست می‌خواهند تحلیل مارکسیستی از جوامع سرمایه داری را، با ادغام تبیینی برای فرودستی زنان، در آن حفظ کنند... فمینیست‌های مارکسیست این مدل را جرح و تعدیل کرده‌اند تا به نظریه‌ای پردازند که می‌کوشد در مورد فرودستی زنان و نیز اشکال استثمار طبقاتی توضیحی بسنده به دست دهد؛ نظریه‌ای که برای حاشیه‌ای بودن نظری زنان در نظریه مارکسیستی سنتی هم چاره‌ای بیابد. آنان می‌خواهند روابط میان فرودستی زنان و جنبه‌های دیگر سازمان‌دهی شیوه تولید سرمایه‌داری را تحلیل کنند و توضیح دهند. کوشش

برای پیوند دادن فمینیسم با مارکسیسم دشوار بوده است.... با فرض این ارتباط و با فرض کور جنسی (Sex-blindnes) مارکسیسم، باید آن را طوری از نو صورت‌بندی کرد که برای فرودستی زنان و اقلیت‌های قومی و دیگر گروه‌های تحت استثمار در چنین جوامعی، توضیحی بسنده و مناسب هر کدام به دست دهد.^{۳۰}

۳. «فمینیسم رادیکال»: پیروان این نگرش خواستار تغییرات بنیادین در نگاه جامعه به زنان هستند؛ آنان معتقدند بدترین نوع ستم در جهان هستی، ستم بر زنان و ایجاد تبعیض میان مردان و زنان است. ریشه این ستم و تبعیض بنیادین، نه در وضع قوانین، بلکه در تمام حوزه‌های حیات انسانی زنان است.

شارلوت پرکنیز گیلن، اما گلدمن و مارگارت سنگر، فمینیست‌های رادیکال پیشرو، استدلال می‌کردند که زنان باید کنترل تمام و کمال زندگی و تن خود را به دست آورند. نظریه‌های اصلی فمینیسم رادیکال با همت گروه‌های مختلفی در نیویورک - در اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی - شکل گرفت.^{۳۱}

آنان هدف خود از این نگرش را، براندازی نظام طبقه‌بندی مرد و زن، بر اساس جنسیتشان اعلام کردند. پس در واقع آن چه این نوع تفکرات فمینیسم را به عنوان تفکر رادیکال (خواستار تغییرات بنیادین) معرفی می‌کند، آن است که پیروان این نحله، اساس مردباوری را به طور مطلق سرکوب کرده، خواستار محوریت زن در جامعه آینده هستند. تا جایی که می‌تواند گفت: محوری‌ترین اعتقاد رادیکال فمینیست‌ها، آن است که آرمان انسانی، آرمان زنان است. پس فقط صفات زنان است که ارزش واقعی دارند؛ و باید در جهان حاکم شوند. آنان حتی با ازدواج - از آن جهت که زن را به موجودی خانه‌دار، فرزندزا و خوددیگر بین، و مرد را به نان آور، پدر و من اصلی تبدیل می‌کند - از سر مخالفت برمی‌خیزند، آنان نظریه زوج آزاد را برای نفی ازدواج رسمی پیشنهاد می‌کنند. نظریه زوج آزاد، نوعی همزیستی مشترک میان زن و مرد است که بر مبنای آن هیچ مسئولیت حقوقی گریبان‌گیر هیچ یک از طرفین نیست؛ بلکه فقط پاسخی به نیازهای جنسی، بدون در نظر گرفتن وجوه عاطفی آن است. در یک دیدگاه افراطی، نظریه زوج آزاد تا همجنس‌گرایی پیش می‌رود. در اعتقاد پیروان این نحله، این نوع همزیستی، پیامدهای دست و پاگیری مانند زایمان و فرزند زایی به دنبال ندارد و زنان را از خود دیگر بینی تاریخی رها خواهد ساخت.

از چهره‌های برجسته این نگرش سیمون دوبووار (همسر ژان پل سارتر)، و شولامیت فایرستون می‌باشند. فایرستون که کتاب بالکتیک جنس (۱۹۷۴ م) را در اشاعه افکار خود نگاشت، معتقد

است: «تفاوت میان مردان و زنان مبنایی زیستی دارد (نه تکوینی)؛ زنان به دلیل فیزیولوژی تناسلی خود و به این دلیل که ناگزیرند از نوزاد ناتوان انسان مراقبت کنند، از لحاظ جسمی ضعیف‌تر از مردانند پس این امر زنان را مجبور کرده است تا برای تأمین امنیت جسمانی، به مردان وابسته شوند. راه برون رفت از این چالش، تن ندادن به آداب جنسی رسمی، در قالب ازدواج، و نیز تن ندادن به تبدیل شدن ابزاری برای تولید مثل و کودک آوری است. چاره مشکل اول، آزاد زیستن در قالب تجرد محض یا آزادی جنسی است و چاره مشکل دوم، با عدم بارداری، یا باروری مصنوعی است که با مدد پیشرفت تکنولوژی - رحم مصنوعی - امکان‌پذیر خواهد بود! ۳۲

یکی از اختلافات اساسی رادیکالها و مارکسیستهای فمینیست، مسأله اولویتهای سیاسی است. مارکسیستهای سنتی بر خلاف رادیکالها، مبارزه فمینیستی را تابع مبارزه طبقاتی می‌دانند، اما رادیکالها، مبارزه در جهت رهایی زنان را بر هر گونه مبارزه‌رهایی بخش دیگر مقدم می‌دارند و آن را درگرو تأسیس سازمانهای مستقل و جداگانه می‌دانند.

۴. «سوسیال فمینیسم»: گرایش سوسیال فمینیسم از تلفیق دو دیدگاه مارکسیسم فمینیسم و رادیکال فمینیسم به وجود آمده است. این نگرش معتقد است که در نظام سرمایه داری مرد سالارانه که کارگران و زنان را استثمار می‌کند، زنان شهروند ردیف دوم به حساب می‌آیند. پس به ناچار باید هم مالکیت ابزار تولید و هم تجربه اجتماعی را دگرگون کرد؛ زیرا ریشه‌های سرکوب زنان در کل نظام اقتصاد سرمایه داری نهفته است.

اگرچه سوسیال فمینیسم، تلفیقی از نظریات مارکسیسم فمینیسم و رادیکال فمینیسم است، اما با اسلافش اختلاف دارد؛ اولاً بر خلاف فمینیسم رادیکال، حاضر نیست برخورد با سرکوب اقتصادی را امری ثانوی به حساب آورد؛ ثانیاً بر خلاف فمینیسم مارکسیسم، سرکوب جنس‌گرایانه زنان را نیز دارای اهمیت ثانوی نمی‌داند. ۳۳

به عبارت دیگر، شعار محوری این نظریه، برگرفته از دو شعار محوری در دو نظریه فمینیستهای رادیکال و مارکسیسم است؛ یعنی هم باید با نظام اقتصاد سرمایه داری مقابله کرد و هم با استثمار زنان. سوسیال فمینیستها برای مقابله با این دو مشکل راهکارهایی را پیشنهاد می‌کنند. ایشان بر این عقیده‌اند که ابتدا می‌بایست تعاریف رایج اقتصادی را متحول ساخت؛ بدین معنا که فعالیت‌هایی را که تاکنون مستلزم مبادله بولی نبوده، از این به بعد، با نگاه اقتصادی نگریست. به عنوان نمونه می‌بایست اعمال و وظایف مربوط به زاد و ولد، بچه‌داری، فعالیت‌های

جنسی زنان را در قالب مفاهیم اقتصادی (نفع، سودآوری، عرضه و تقاضا) درآورد تا زنان صاحب درآمد شوند. بر این روش، سلطه مذکر محو خواهد شد.

علاوه بر آنچه بیان شد، آنان برای رسیدن به اهداف خود، تغییر نگرش درآموزش، کار، سرپرستی از کودکان و کلیه عرصه‌های مربوط به زنان را ضروری می‌دانند. همچنین نگاهی خاص به مسائل فرهنگی و روان‌شناختی برای پیشبرد اهداف خود دارند.

از چهره‌های سرشناس این نظریه هایدی هارتمن، لیدیا سارجنت، لیندا گُردن و رزالیند پچسکی می‌باشند. هارتمن، مردسالاری را ساختار روابطی می‌داند که در کنترل تاریخی مردان و زنان دارای مبنایی مادی است. او استدلال می‌کند، مردان بر نیروی کار زنان، خواه در تولید (کار دستمزدی) و خواه در بازتولید (کار خانگی) کنترل اعمال می‌کنند.^{۳۴}

۵. «فمینیسم پست (فرا) مدرن»:

پس از دهه هفتاد قرن بیستم، گروهی با نام فمینیستهای جدید و متأثر از دیدگاههای پست مدرنیستی ظهور کردند که، با تکیه بر روان‌شناسی رفتارگرایانه، بر حفظ ویژگیهای زنانگی تأکید می‌ورزیدند. فمینیسم فرامدرن را می‌توان به نوعی نقد گرایش‌های افراطی فمینیستهای دیگر دانست.

فمینیستهای پست مدرن به تفاوت‌هایی میان زنان تأکید داشتند. بر این اساس می‌گفتند: «هر آنچه برای برخی زنان قابل تصور است، شاید برای زنان دیگر غیر قابل دسترسی باشد.» آنان باورهای فمینیستهای رادیکال را غیر واقعی خوانده، حتی آن را نوع جدیدی از ستم بر زنان معرفی کردند. علت چنین نظری را غفلت رادیکالها از تفاوت شرایط زنان مانند در نظر نگرفتن شرایط جوامع مختلف و اختلاف فرهنگها توصیف کردند.

آنان بر این باور بودند که همسر، فرزند و خانواده نیاز ضروری زن است که نمی‌توان آنرا انکار کرد. پس آنچه موجه بردگی زن می‌گردد، موارد یاد شده بالا نیست؛ بلکه دسته خاص از روابط تحمیل شده بر زنان است که در طول تاریخ موجب بردگی زن شده است.

به دیگر سخن، نظریه محوری فمینیستهای پست‌مدرن، رد مطلق انگاری تجویز شده‌ای است که دیگر فمینیستها بنا نهادند و قبول نسبی انگاری شرایط زنان در جوامع مختلف می‌باشد. آنان معتقدند تلاش در راه ارائه تفسیری واحد، کلی و جهان شمول از نظریه فمینیستی، راه به جایی نخواهد برد.

چراکه چنین تفسیری تفاوت‌های فرهنگی، منطقه‌ای، جنسیتی، نژادی و غیره زنان را در نظر نگرفته است؛ اگر برای برخی زنان ارمغان آزادی به همراه داشته باشد، برای قشر عظیمی از

ایشان ستم مضاعف خواهد بود. بنابراین نظریات فمینیستی باید دارای مؤلفه‌های چندگانگی و کثرت (Plarality) باشند.

پیشنهاد مشخص آنان برای رفع تبعیض از زنان، نه حذف اموری مانند ازدواج و نقش مادری، بلکه حذف رفتارهای تبعیض‌آمیز میان دختران و پسران از بدو تولد تا بزرگسالی در خانواده و محیط اجتماعی است. برای مثال می‌توان به حذف نمادهای جنسیتی از کتب درسی مدارس اشاره کرد.

نتیجه‌گیری

ماحصل مطالب بیان شده در رابطه با بنیادهای فمینیسم نکاتی به ترتیب زیر است:

۱. منبع و معیار نظریه‌پردازی تمام نحله‌های فمینیسم بر اساس یافته‌های بشری و به دور از تعالیم الهی است.
۲. اساس تفکرات فمینیستی بر پایه تحولات عصر رنسانس به بعد، خاصه بر بستر نظریه اصالت انسان (اومانیزم) قرار دارد.
۳. فمینیستها بر این باورند که زنان از ظلم و تبعیض در رنجند این ظلم و تبعیض؛ ریشه در جنسیت آنان دارد.
۴. آنان همچنین بر این باورند که این ظلم و تبعیضها اصالت ندارد و باید از بین برود.
۵. فمینیستها خواهان برچیدن خانواده هسته‌ای،^{۳۵} به سرپرستی مرد، ورهایی زن از قید و بند چنین محیطی هستند.
۶. همچنین فمینیستها خواهان رفع ظلم و تبعیض از زنان در تمام عرصه‌های زندگی مانند قوانین مدنی، آموزش، فرصتهای شغلی، اقتصاد، ورزش و غیره هستند.
۷. هر یک از گروههای فمینیستی، راه حل اصلاحی خود را برای وضع موجود بدین ترتیب بیان می‌دارند:
«فمینیسم لیبرال»: روشنگری و افشای انواع تبعیضات علیه زنان و مبارزه برای اصلاحات قانونی با شگردهای منطقی.
«فمینیسم مارکسیسم»: انقلابی فرهنگی که تغییرات بنیادین در اقتصاد را به نفع زنان رقم زند.
«فمینیسم رادیکال»: تغییر طبیعت زنان (بارداری... و) کسب استقلال تام از مردان، پیشنهاد زوج آزاد و نگرش زنانه به جهان.

«فمینیسم سوسیال»: محو سلطهٔ مذکر همراه با تغییر شکل در اقتصاد؛ که در واقع تلفیقی از فمینیسم مارکسیسم و فمینیسم رادیکال است.

«فمینیسم پست مدرن»: تأکید بر اصل تفاوت انسانها با حفظ ویژگی زنانگی که محو رفتارهای تبعیض آمیز علیه زنان را از بدو تولد همراه داشته است. به عبارت دیگر، فمینیسمهای پست مدرن، ضمن اعتراف به تفاوت زن و مرد، شعار می دهند: «نه ادغام، نه انکار؛ بلکه تساوی در همهٔ زمینه‌ها.»

۸. بر اساس نوع نگاه نحله‌های متفاوت فمینیستها به راه‌حل‌های رفع تبعیض از زنان، چهار راهبرد اساسی از ناحیهٔ آنان متصور است:

الف. بعضی از آنها استراتژی مذکر محورانه‌ی اتخاذ کرده و زنان را تشویق می‌کنند که صفات سنتی مردان را برگزینند.

ب. بعضی راه حلّ مذکر - مؤنث پیشنهاد کرده، معتقدند صفاتی که به زنان و مردان نسبت داده می‌شود، در هویت انسانی عام و فارغ از سلسله مراتبی در آمیخته شود.

ج. بعضی دیگر خصوصیات سنتی منتسب به زنان را محور ارزش قرار داده، معتقدند که استراتژی فمینیست باید مؤنث محورانه گردد.

د. آخرین استراتژی مطرح در بعضی فمینیستها آن است که زنان و مردان در عین تفاوت‌های جنسی، با هم مساوی‌اند. ^{۲۶}

۹. آخرین نتیجه‌ای که از بررسی نگرشهای فمینیستی می‌توان به دست آورد، تفاوت بسیار این نگرشها با یکدیگر است؛ نگرشهایی که در یک مسیر واحد جریان ندارند؛ تا جایی که حتی برخی از آنها، برخی دیگر را نقض می‌کنند. تنها مؤلفهٔ واحد میان فمینیستها دفاع از حقوق زنان است؛ اما هیچ یک از آنها در تکمیل و رشد دیگری گام بر نمی‌دارد.

چالشهای پیش روی فمینیسم

ارزیابی

حدود یک قرن از آغاز اولین حرکت‌های جدی فمینیسم می‌گذرد. جنبشی که فراز و فرودهای بسیاری را تجربه کرده است. بررسی این فراز و فرودها و نتایج حاصل از آنها، رابه سوی برداشت و قضاوتی صحیح و صائب، راجع به مثبت یا منفی بودن این جنبش، رهنمون خواهد کرد. آنچه مسلم است، در فضای فکری و عملی جهان غرب، به دلیل عدم تبعیّت از یک نظام

الهی دارای حَقانیت و نیز فقدان قوانین عدالت محور، زنان از زخم تبعیض، آسیبها و بیدادهای فراوانی پذیرفته‌اند. از این منظر، هر تحوُّلی که سعی در زدودن و محو کردن تبعیضات موجود کرده باشد، مورد توجَّه و قابل اعتناست؛ به ویژه تحوسلی که به تعادل جنسیتی، ارتقای سطح فرهنگی، علمی، هنری مشارکت سیاسی - اجتماعی، حق مالکیت، استقلال اقتصادی و اعتماد به نفس زنان منجر شود.

باید اذعان کرد فمینیستها موفقیتی نسبی، البته نه چندان درخشان، در موارد مذکور داشته‌اند. از این رو می‌توان گفت که اگر نهضت فمینیسم توانسته باشد حتی مقدار اندکی از تبعیضات جامعه غرب را نسبت به زنان کاهش داده و حقوق مادی و معنوی آنان را احیا کند، نهضتی مثبت تلقی می‌شود.

اما نکته‌ای که می‌بایست با مذاقه بررسی شود، این است که با ارزیابی نکات مثبت در مقابل نکات منفی، باید سنجید که آیا زنان مغرب زمین از دستاوردهای فمینیسم، بیشتر سود جستند یا متضرر شده‌اند؟ به عبارت روشن‌تر، آیا دستاوردهای مثبت آن قدر ارزشمند بوده تا آنچه زنان از دست داده‌اند جبران کند؟ پس به بررسی چالشهای فراروی فمینیسم می‌پردازیم تا به قضاوتی صائب در این خصوص دست یازیم.

چالشهای فمینیسم را از دو منظر برون‌دینی و درون‌دینی می‌توان بررسی کرد.

بررسی چالش فمینیسم از منظر برون دینی

این گونه مشکلات فمینیسم را باید بر دو محور ارزیابی کرد:

۱- محور نظری

۱-۱. اولین مشکل جدی فمینیستها، مشکل تئوریک و فلازرائه یک راه حل نظری منسجم، همه‌جانبه و منطبق با واقعیتهای شخصی زنان است. به عبارت واضح‌تر، فمینیسم درد را تشخیص داد؛ اما در درمان آن دو خطا کرد: دارویی که فمینیسم تجویز کرد، یا کامل نبود یا اصلاً به غلط تجویز شده بود. تغافل در حقیقت فطری زن، روحیات طبیعی، و نیز عدم توجَّه به مسائل زیست‌شناختی و روان‌شناختی و روان‌شناختی او، علت چنین اشتباهی بوده است.

۱-۲. همان گونه که پیش از این گذشت، بنیادهای فمینیسم بر اساس انسان‌گرایی (اومانیزم)، آزادی‌گرایی (لیبرالیسم) و عرفی‌گرایی (سکولاریسم)، نهاده شده است. وابستگی نظریه فمینیسم با تفکرات یاد شده که از عصر رنسانس متداول گشته و امروزه رو به افول گذاشته، ما را بر آن می‌دارد که سرنوشت فمینیسم را با سرنوشت بنیادهایش مشترک بدانیم؛

یعنی با به بن بست رسیدن راهکارهای تفکرات بنیادین مدرن - همچون اومانیزم، لیبرالیسم، سکولاریسم - باید منتظر به بن بست رسیدن نظریات وابسته به آنها، مانند فمینیسم، نیز بود.

۱-۳. از دیگر چالشهای فمینیسم، تحقق نیافتن اهداف اعلام شده از سوی این نگرش می باشد. فمینیستها که امروز با شکست اهدافشان مواجه هستند، گریزی از اقرار به، اشتباه در استراتژی ندارند. به عنوان مثال یکی از اهداف فمینیسم استقلال اقتصادی زنان بود؛ و حال آنکه بر اساس آمارهای رسمی، امروزه زنان از فقیرترین اقشار جوامع تابع به حساب می آیند. این در حالی است که با تشویقهای نهضت فمینیسم، زنان جایگاه خود را در خانواده نیز - به عنوان یک ارگان حمایتی - از دست داده اند.

۱-۴. فمینیستها همواره تلاش کرده اند تا به تقابل و تعارض با مرد نگاه راهبردی داشته باشند. آنها با بزرگ نمایی چنین ایده ای سعی داشته اند تا صفات و ویژگیهای زنان را ارزشمند نشان دهند و صفات مردان را بی اعتبار قلمداد کنند. در صورتی که چنین تقابل و تعارضی اشتباه است. زیرا بر اساس فطرت و ناموس طبیعت، زن و مرد در فراهم سازی محیط آرام خانواده باید در یک تعامل مثبت به سر برند. حذف مودت و علاقه میان زوجین، علاوه بر معضلات فراوان، کاهش نرخ رشد جمعیت را به دنبال خواهد داشت. آن چنان که امروزه کشورهای غربی، به دلیل عدم مودت در خانواده و دلایل دیگر از این دست، با بحران کاهش جمعیت روبه رو هستند.

۱-۵. عدم کفایت در نگرش حقوقی، از دیگر چالشهای مهم فمینیسم است.

فمینیستها برای رفع تبعیض از زنان بر روی مشخص کردن حقوق مدنی وی پای می فشارند. این در حالی است که همراهی عواطف و اخلاق را از یاد برده اند. این یک جانبه گرایی به تنهایی قادر به تأمین منافع زنان نیست و نمی تواند زندگی اجتماعی آنان را سامان بخشد. بر اساس فطرت، روابط انسان ها باید پیوسته با تفاهم، اخلاق و حس همدردی توأم باشد. در آن صورت است که مقررات و مسائل حقوقی نیز قرین موفقیت خواهد بود به عنوان مثال در اداره ای که روابط رییس با کارکنان و به تبع آن، رفتار کارکنان با یکدیگر فقط بر اساس مقررات باشد و هیچ گونه تفاهم، دوستی و همدلی در میان آنان برقرار نباشد، قطعاً عدم بهره وری کامل گریبان گیر آن خواهد شد. حال تصور کنید خانواده که باید بیش از هر اجتماع دیگری محل رأفت و مهربانی باشد، فقط بر اساس حق خواهی و با نگاه وضع مقررات حقوقی برای طرفین اداره شود. به نظر می رسد چنین خانواده ای بیشتر به یک دادگاه حقوقی و گاه کیفری می ماند تا محل آرامش اعضا.

۱-۶. از جمله چالش‌های دیگر نظریهٔ فمینیسم، تضاد نگرش‌های فمینیستی با یکدیگر است. آنان که برای درمان معضل تبعیض علیه زنان، هر کدام نسخهٔ جداگانه‌ای پیچیده‌اند، در واقع بنیاد یکدیگر را هدف قرار داده‌اند. چگونه می‌توان پذیرفت که طرفداران یک نظریه (دفاع از حقوق زنان) هر کدام در جبهه‌ای مخالف موضع گیرند. این امر در فمینیست‌های فرامدرن مشهودتر است.

آنان به طور کلی راهبردهای فمینیست‌های پیش را اشتباه خوانده، خواستار بازگشت به وضعیت عصر پیش فمینیست هستند. حال که با چنین تضاد درونی از ناحیه نگرش‌های فمینیستی مواجه هستیم، ترجیح هیچ کدام بر دیگری بدون رجحان صحیح نبوده، جملگی بی‌اعتماد می‌نمایند.

۲. محور عملی

۲-۱. از جمله چالش‌های نظریهٔ فمینیسم که در بُعد عملی باید بدان پرداخت، روی گردانی آنان از ارزش‌های اخلاقی می‌باشد. آنان به تصوّر آنکه پای‌بندی به اخلاق و هنجارهای اجتماعی، زنجیری پای بست است برای تسلط بیشتر مردان، خود را آزاد از هر نوع گرایش‌های تقلیدآور خوانند؛ بدون آنکه بدانند پای در چه وادی مهلکی می‌نهند. رواج فساد، فحشا، بی‌بند و باریهای اخلاقی، که از تجارت سکس و استفاده ایزاری از چهره و اندام و صدای زن پدیدار گشت، در واقع نوع نوینی از بردگی و تحقیر را برای زنان مغرب به ارمغان آورده است.

۲-۲. فروپاشی نهاد خانواده از دیگر چالش‌های عملی نهضت فمینیسم است.

فمینیست‌ها که خانواده را منشأ همسری و مادری برمی‌شمردند، در صدد راهکارهایی برآمدند که یا نهاد خانواده را برچینند و یا نقش همسری و مادری را در آن کم رنگ نمایند. تا بدین وسیله آزادانه‌تر در میان اجتماع به تحقق اهداف خود برآیند. پیروان فمینیسم این تفکر را با رواج روابط آزاد برای زنان، ازدواج‌های غیر رسمی، فناوری تولید مثل یا پدیدهٔ مادران میانجی^{۳۷} (Surrogate mother)، آزادی و سهولت طلاق، و امور دیگر، به شدت دنبال کردند. حاصل چنین شیوه‌هایی افراطی برای احقاق حقوق زنان که به فروپاشی نهاد خانواده و غفلت از نقش همسری و مادری انجامید، نه تنها حقوق زنان را احیا نکرد، بلکه اثرات زیانباری را بر جوامع غربی به جای گذارد. اثراتی از قبیل تولید فرزندان نامشروع و فاقد شناسنامه که در بزرگسالی هیچ پایگاه مطمئنی برای آرامش روحی و روانی خود نمی‌یابند، اشتغال والدین در خارج از منزل و گریز از مسؤلیت عاطفی، وجود فرزندان تک والد، زایمان در سنین بالا و در

نتیجه نقص عضو در کودکان، پرورش نسلی آسیب‌پذیر، خشونت‌گرا، غیر اخلاقی و ناهنجار، گسترش اعتیاد، جرم، بزه، قتل، تجاوز و آدم‌ربایی... به دنبال داشته است.

۲-۳. از چالش‌های دیگر که می‌توان در اینجا نام برد، آنکه ایجاد تقابل میان زن و مرد علاوه بر آنچه تاکنون ذکر شد، در عمل به واکنش مردان نیز منجر گردید. به طوری که در غرب، برخی گروه‌های مردگرا، خواستار بازگشت به دوران اقتدار مردان شدند؛ حتی آمارها نشان می‌دهد که در برخی از خانواده‌ها، مردان برای عملی کردن مقصود خود، دست به خشونت علیه زنان یا دخترانشان زده‌اند. افزایش خشونت علیه زنان، در دهه‌های اخیر، دلیلی واضح بر این مدّعاست.

۲-۴. رفع مشکلات اقتصادی از جمله جنبه‌های عملی نهضت زنان محسوب می‌شود؛ اما بر خلاف آنچه فمینیستها می‌اندیشیدند، امروز شاهدیم که سلب مسئولیت اقتصادی از همسران و پدران، و روانه کردن زنان به محیط کار، با توجه محدودیتهای جسمی زنان و نابرابری شرایط و زمینه‌های اقتصادی، به فقر روزافزون زنان انجامیده است. ضمن آنکه جدایی زن از خانه و در نتیجه عدم مواظبت از کودکان و غفلت از سامان بخشی امور منزل، هزینه‌های مضاعفی را به دنبال خواهد داشت.

مارلین فرنج که خود نویسنده‌ای فمینیست است، در کتابش می‌نویسد:

بنابر آماری که گرفته شده است، در دهه ۱۹۸۰ میلادی بسیاری از زنان متأهل برای بالا بردن درآمد خانواده وارد بازار کار شدند؛ ولی در سال ۱۹۸۸ میلادی درآمد زن و شوهر روی هم فقط ۶٪ به درآمد کل خانواده اضافه می‌کرد. در حال حاضر حدود ۲۲ میلیون نفر از زنان آمریکایی به همسران خود متکی هستند. به عقیده «شبكة خانه داران بدون جا» این عده از زنان که هرگز شغلی نداشته‌اند و سالهاست که کار نمی‌کنند، تنها مردمی هستند که از فقر بری می‌باشند. ۲۸

۲-۵. از دیگر نمونه‌های چالش در فمینیسم، ظلم مضاعف به زنان در قالب استفاده ابزاری برای توسعه اقتصادی و جذب سرمایه می‌باشد. در شیوه‌های نوین تجارت با زنان، سرمایه‌داران غربی آنان را بیشتر در تبلیغات تجاری، فیلمهای سینمایی و صنعت توریسم به کار می‌گیرند. مارلین فرنج در این خصوص می‌نویسد:

گفته می‌شود جهانگردی سکس به عنوان یک استراتژی توسعه، توسط آژانسهای کمک بین المللی پیشنهاد شد و اولین بار توسط بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و آژانس توسعه بین

المللی آمریکا برنامه ریزی و حمایت شد. تایلند، کره جنوبی و فیلیپین از مراکز کنونی جهانگردی سکس هستند.

همچنین در کشورهای صنعتی، به خصوص آلمان، دلالی ازدواج توسط شرکتهای رواج یافته است. آنان زنان آسیای یا آمریکایی لاتین را به عنوان همسران مطیع، چشم و گوش بسته و فرمانبر می‌فروشدند. این نهضت توسط شرکتهای توریستی چند ملیتی حمایت می‌شود.^{۳۹}

۲-۶. امروزه غیر از سوءاستفاده سرمایه‌داران از جریان اصلاحی نهضت زنان، دولتهای غربی و نیز احزاب و گروههای سیاسی نیز از جریان مذکور به نفع ترویج و مُحقّق جلوه دادن سیاستهای خود بهره می‌برند.

در واقع گسترش فمینیست در کشورهای جهان سوم و طرفدارسازی از این نظریه در کشورهای هدف، یک سیاست راهبردی برای قدرتهای استعماری محسوب می‌شود. آنان این حربیه را یک امتیاز بالقوه و دائمی برای نفوذ خود بر سایر ملل ضعیف می‌دانند. دستاویز قرار دادن چنین سیاستی، گاه از طریق تربیونهای بین‌المللی - مانند سازمان ملل - و گاه از طریق کنوانسیون، کنگره و یا عهدنامه اعمال می‌شود که نیتی غیر از تحت فشار قرار دادن و به انزوا کشاندن دولتهای مستقل و آزادیخواه در آن مشاهده نمی‌شود. در این میان نقش عوامل داخلی، «اپزوسیون» و «ان جی او» (NGO)هایی که از بودجه‌های مصوّب مجالس کشورهای قدرتمند همواره بهره‌مند بوده‌اند، نباید فراموش گردد.

خانم مادلین آلبرایت که خود از سیاستمداران کهنه کار آمریکا می‌باشد، در اعترافی روشن که در نطق افتتاحیه خود در اجلاس پکن^{۴۰} ایراد شد، می‌گوید:

مفاد کنوانسیون رفع تبعیض در راستای تعمیم و تعمیق سیاستهای آمریکا گام برمی‌دارد.^{۴۱}

بررسی چالشهای فمینیسم از منظر درون دینی

سیاست قدرتهای بزرگ - که در قسمت قبل به آن اشاره شد - مبنی بر ترویج تفکر فمینیستی در میان سایر ملل، شاخه‌های جدیدی از فمینیسم را بنا نهاد که فمینیسم اسلامی و به تبع آن فمینیسم ایرانی از جمله آنها می‌باشند اعتقاد نگارنده بر آن است که جریان فمینیسم اسلامی که عموماً در بسیاری از کشورهای اسلامی دنبال می‌شود، همچنین فمینیسم ایرانی که به ویژه در ایران مطرح است، به قدری حائز اهمیت است که باید در مقاله‌ای جداگانه به بررسی آن پرداخت. بدیهی است چنان چه توفیق چنین کاری در آینده میسر گردید، به مسأله چالشهای

فمینیسم از منتظر درون دینی نیز بیشتر پرداخته خواهد شد. زیرا پاسخهای ما که از متون دینی استخراج می‌شود، بیشتر با فمینیسم اسلامی و ایرانی ارتباط دارد. از این رو، در این مقاله، به فراخور مجالی که باقی است، تنها اشاره‌ای به چالشهای فمینیسم از منظر درون دینی داشته، شرح مفصل آن را به آینده موکول می‌کنیم.

۱. اولین چالش فمینیسم از دیدگاه دینی، آن است که چنین نظریه‌ای از آموزهای ادیان الهی تهی است. فمینیستها تنها با داشته‌های ذهنی خود و رویکردی انسان مدارانه، بدون آنکه از تعالیم انبیای الهی در راهبردهای خود مدد جویند، در صدد حل بحران تبعیض علیه زنان برآمده‌اند. بدیهی است تمسک به اندیشه بشری و بی‌توجهی به اندرزها و دستورات خالق هستی، شاید انسان را از چاله‌ای برون کشد، اما چه بسا که به چاهی ژرف دراندازد. زیرا عقل بشری هیچ‌گاه نتوانسته است سعادت واقعی و کامل خویش را بدون نیاز به دستاوردهای وحی الهی دریابد. این ادعا که از سوی دین‌مداران مطرح می‌شود، دقیقاً علت لزوم ارسال رسل و انزال کتب می‌باشد. پس می‌توان گفت نخستین خطای فمینیستها، دوری از تعالیم انبیا و بی‌اعتنایی به راهنماییهای خالق هستی است؛ البته ناگفته نماند که این امر در جهان غرب، به دلیل انحراف از مسیر اصلی در ادیان بزرگی همچون یهودیت و مسیحیت، تا حدودی طبیعی و قابل پیش بینی به نظر می‌رسد؛ اما هر آینه یک نقص آشکار برای نهضت فمینیسم به حساب می‌آید.

۲. از چالشهای دیگر فمینیسم که می‌توان آن را از منظر درون دینی بررسی نمود، آنکه بسیاری از فمینیستها برای مبارزه با مردسالاری، به نظریه زن سالاری گرایش پیدا کرده‌اند. این در حالی است که نوع نگاه اسلام به خلقت انسانها، هم با پدیده مردسالاری و هم با نظریه زن سالاری مخالف است. از نگاه قرآن کریم، منشأ خلقت زن و مرد یکی است. از نگاه قرآن کریم، منشأ خلقت زن و مرد یکی است. چنان که می‌فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَمِرُونَ^{۴۲}

و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.

در همین رابطه مقام معظم رهبری می‌فرمایند:

شما ببینید این آیه شریفه در مورد زن و مرد - عمدتاً در داخل خانواده - چه می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»؛ از جمله نشانه‌های قدرت الهی یکی این است که

برای شما انسانها، از نوع خودتان و از جنس خودتان همسرانی قرار داد.» برای شما مردان، زنان را؛ برای شما زنان، مردان را، از خودتان هستند؛ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، جنس جداگانه بی نیستند، در دو مرتبه جداگانه نیستند، همه یک حقیقتند، یک جوهر و یک ذاتند...! ۴۴

۳. از جمله شعارهای محوری فمینیسم، تقابل مرد با زن در عرصه‌های متفاوت است. بسیاری از آیات قرآن کریم این تقابل را رد و اساس زندگی مشترک را بر مودت و مهربانی گذارده است. در آیه سابق الذکر، فلسفه زندگی مشترک مرد و زن به خوبی بیان شده است. آنجا که می‌فرماید:

«لَتَشْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» ۴۵ تادر کنار همسرانتان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد.»

۴. قرآن کریم در خطابه‌های خود، هم زن و هم مرد را مد نظر می‌گیرد و بین آنها تفاوتی قرار نمی‌دهد. چنانکه بارها در قرآن «یا ایها الناس» (ای گروه مردم، چه زن و چه مرد) و «یا ایها الانسان» و «یا بنی آدم» به کار رفته است. این نشان می‌دهد که ملاک ارزش و برتری در اسلام، نه زن بودن است و نه مرد بودن؛ و بلکه در آیات دیگر قرآن ملاک ارزشمندی، تقوای الهی و حفظ خویشتر از گناه و اعمال غیر انسانی دانسته شده است.

در قرآن می‌خوانیم:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» ۴۶

این استراتژی بنیادین اسلام، هم برای مردان و هم برای زنان تشویقی است تا مسیر زندگی خود را سالم ساخته از ظلم و تعدی و جرم و گناه به یکدیگر پرهیز نمایند. این نوع استراتژی با آنچه فمینیستها یا گروه‌های مقابل ایشان ادعا می‌کنند، بسیار متفاوت است زیرا ملاک ارزشمندی نزد آنان رسیدن به امور پست دنیایی یا رسیدن به قدرت و ثروت است؛ پس درصدد برتری طلبی نسبت به یکدیگرند. خداوند پس از آنکه ملاک برتری را تقوی دانست، در جای دیگر یادآوری می‌کند که عمل هیچ کس - اعم از مرد و زن را تباه نمی‌کند و روزی پاداش آن را خواهد داد. ۴۷

۵. از منظر اسلام، خداوند تبارک و تعالی برای بقا و دوام موجودات، آنان را به صورت نرینه و مادینه آفرید تا اصناف موجودات بر اثر مرگ و میر و بلاهای طبیعی نابود نشوند.

چنانکه می‌فرماید:

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ۴۸ و از هر چیز دو جفت آفریدیم، شاید متذکر

شوید.»

بر اساس این آیه و آیه دیگری که قبلاً ذکر گردید، از نگاه قرآن علت خلقت انسان، بر دو گونه زن و مرد، آن است که اولاً نسل بشر نابود نگردد و ثانیاً این دو در کنار یکدیگر آرامش، مودت و مهربانی داشته باشند. به عقیده عالمان اسلامی، هر یک از مرد و زن وظیفه‌ای بر عهده دارند تا این اهداف تحقق یابد. خداوند تبارک و تعالی هم فطرت، سرشت، طبیعت و حتی نوع اندام هر یک را به گونه‌ای خلق کرده که از عهده چنین وظیفه‌ای برآیند.

این موضوع در فرهنگ اسلامی، تفاوت‌های طبیعی و ذاتی مرد و زن نامیده می‌شود. حال سؤالی اساسی که به ذهن متبادر می‌شود، این است که چگونه امکان دارد در تدوین مقررات و وضع قوانین و مشخص کردن وظایف افراد، چشمها را بر روی این تفاوتها بسته، بدون توجه به واقعیات خلقت انسانها، بخواهیم زن و مرد را در تمام امور مساوی قرار دهیم. (آنطور که فمینیسم مدعی است). به عقیده اسلام، وجود چنین تفاوتها برای رشد و بالندگی طرفین و تکمیل نمودن یکدیگر، امری ضروری است.

استاد مطهری در این خصوص می‌نویسد:

تفاوت‌های زن و مرد، تناسب است، نه نقص و کمال؛ قانون خلقت خواسته است با این تفاوتها تناسب بیشتری میان زن و مرد - که قطعاً برای زندگی مشترک ساخته شده‌اند و مجرد زیستن، انحراف از قانون خلقت است - به وجود آورد.^{۴۹}

۶. از دیگر تفاوت‌های نگاه اسلام به حقوق زنان و نگاه فمینیسم به این مقوله، مسأله آزادی زن در محیط اجتماع و در تعامل با مردان است. آن طور که در آغاز این تحقیق متذکر گردید، اصل آزادی بی‌حد و حصر زنان و روابط آزاد با مردان، از جمله اصول محوری فمینیسم است؛ در حالی که مکتب اسلام به دلیل مصلحت اندیشی، روابط زنان با مردان نامحرم را محدود نموده است. حفظ حجاب، پرهیز از جلوه نمایی، ترک خلوت نامحرم، دوری از عشوه‌گری در سخن و رفتار، اجتناب از تماس بدنی و بالاخره انحصار و اجازه ارتباط جنسی تنها با شوهر، از جمله قوانین و آدابی است که اسلام برای زنان وضع کرده است.^{۵۰}

از جمله مصالح و عاقبت اندیشی‌هایی که در این گونه قوانین بسیار بد آنها توجه شده است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: آرامش روانی زنان و مردان؛ افزایش انگیزه از دواجهای رسمی و استحکام بنیاد خانواده؛ حفظ شأن و منزلت زن و رهایی او از تبدیل شدن به ابزاری برای شهوت رانی مردان؛ در امان بودن زنان از آزار و اذیت‌های خیابانی و هرزگان؛ کارآیی نیروی فعال اجتماع و در یک کلام تدبیر برای مساعد نمودن جامعه و تبدیل آن به محیطی مناسب تا زنان و

مردان مراحل سیر و تکامل انسانی خود را پیمایند. گرفتار آمدن غرب در بحران فساد و فحشا که ثمره ولنگاری و آزادی بی‌قید و شرط زنان است، تجربه تلخ و در عین حال درس‌آموزی برای جوامع دیگر است که قدم در راه بیراه آنها نگذارند.

۸. ناگفته پیدا است که در امری بی‌شمار دیگر نیز نوع نگاه فمینیسم با نوع نگاه اسلام متفاوت است. امری همچون شوهرداری، وظیفه مادری و تربیت فرزندان، علم آموزی، کسب درآمد و شغل یابی، تعامل با والدین، و غیره... نظر به آنکه پرداختن به هر یک از این امور - از عهده این مقاله خارج است، همان طور که قبلاً یادآور شدیم بررسی آنها را به موضوعاتی با عنوان فمینیسم اسلامی یا فمینیسم ایرانی و نظر اسلام راجع به آنها، واگذار می‌کنیم.

جمع بندی:

نهیض آزادی زنان، نهضتی بود که در فضای فکری - فرهنگی غرب، به وجود آمد. بسترهای وجودی این نهضت نه تنها رهیافت‌هایی از سوی انبیای الهی محسوب نمی‌شدند، بلکه بر اساس تفکرات حاکم در جهان غرب یعنی برگرفته از «اومانیزم»، «لیبرالیسم» و «سکولاریسم» بود. فمینیسم در مقاطع مختلف، نظریاتی افراطی راجع به زنان مطرح کرد که باعث بروز معضلات عدیده و شکل نوین تبعیض بر زنان شد.

امروزه طرفداران فمینیسم به این حقیقت اذعان دارند که نمی‌توان چشم را بر روی بسیاری از خصلت‌های طبیعی و تفاوت‌های ذاتی زنان با مردان بست. پس از بسیاری از ادعاهای پیشین و بی‌اساس خود چشم پوشیده و راهکارهای معقولی در جت احقاق حقوق زنان را جست و جو می‌کنند. این حرکت را «فمینیسم فرامدرن» می‌نامند.

اسلام با ردّ یا ناسازگاری بسیاری از نظریات فمینیسم بر مبنای آموزه‌های دینی قائل به حقوق زنان است.

بر این اساس، وظایفی را که خداوند بر عهده زنان نهاد، به انضمام واقعیت‌های خلقت طبیعی و ویژگی‌های ذاتی آنان، محور و مبنایی اساسی است تا به وضع احکام و قوانین خاص اسلامی در رابطه با زنان بیندیشیم.

از نظر اسلام، زن و مرد در طی نمودن هدف اصلی خلقت، یعنی رشد و کمال معنوی و رسیدن به مقامات والای انسانی، هیچ تفاوتی ندارند. پس مبنای برتری زن بر مرد یا مرد بر زن تنها کسب تقوی و در نتیجه قرب الی الله می‌باشد.

در انتهای این تحقیق تکرار دو نکته، که از فحوای مطالب گذشته برمی آید، ضروری می‌نماید:

الف. خطای راهبردی فمینیسم، که شاید بتوان آن را سرچشمه تمام انحرافات بعدی دانست. خطا در ارزش‌گذاری افعال بشری است. توضیح آنکه فمینیستها تمام نظریات اساسی خود را بر روی گزاره‌ای بنا نهادند که می‌توان آن گزاره را نتیجه خطا در ارزش‌گذاری افعال بشری نام نهاد. فمینیستها مقدمه اول نظریات خود را با این گزاره فرضی آغازیده‌اند که افعال ارزشمند، آن افعالی است که در اختیار مردان است. سپس مقدمه دوم خود را این گزاره قرار داده‌اند که زنان از انجام این افعال محرومند و نهایتاً نتیجه گرفته‌اند که زنان مورد تبعیض و ظلم قرار دارند. اما سؤال اساسی از پیروان نهضت آزادی زنان این است که براساس چه معیار و ملاکی، تمام افعال و اختیاراتی که به دست مردان است، ارزشمند بوده؛ اما افعال و اختیارات زنان بی‌ارزش است. برای مثال، چرا باید تصور کرد که کار در معادن زیرزمینی یا بر روی کشتیهای اقیانوس‌پیما امری ارزشمند است که از زنان سلب شده، اما نقش تربیت فرزندان و مادری، امری بی‌ارزش است. چه امری این بدبینی و آن خوش‌بینی را باعث گردیده است؟ به نظر می‌رسد پاسخ همان است که در بالا ذکر شد (خطای راهبردی در ارزش‌گذاری افعال بشری). همان طور که پیش از این ذکر شد، اسلام ارزش کارهای انسان را در کسب کمال و معرفت انسانی می‌داند، نه چیز دیگر.

استاد مطهری در این خصوص می‌نویسد:

گامی که اسلام در طریق حقوق زن برداشت، با آنچه در مغرب زمین می‌گذرد و دیگران از آنها تقلید می‌کنند، دو تفاوت اساسی دارد: اول در ناحیه روانشناسی زن و مرد - اسلام در این زمینه اعجاز کرده است... تفاوت دوم در این است که اسلام در عین آنکه زنان را به حقوق انسانی‌شان آشنا کرد و به آنها شخصیت و حریت و استقلال داد، هرگز آنها را به تمرد و عصیان و طغیان و بدبینی نسبت به جنس مرد و ادار نکرد. نهضت اسلامی زن... احترام پدران را نزد دختران و احترام شوهران را نزد زنان از میان نبرد؛ اساس خانواده‌ها را متزلزل نکرد؛ زنان را به شوهرداری و مادری و تربیت فرزندان بدبین نکرد.^{۵۱}

ایشان در جای دیگر می‌نویسد:

من منکر ستمهای مردان بر زنان نیستم؛ منکر تفسری هستم که از این ستمها می‌شود. مردان بر زنان در طول تاریخ ستمهای فراوانی کرده‌اند؛ اما ریشه این ستمها همان چیزهایی است که

سبب شده به فرزندان خود نیز با کمال علاقه‌ای که به آنها و سرنوشت آنها و سعادت آنها داشته‌اند، ستم کنند؛ همان چیزهایی است که سبب شده به نفس خود نیز ستم کنند؛ یعنی ریشهٔ جهالت و تعصب و عادت دارد، نه ریشهٔ منفعت‌طلبی. ۵۲

ب. مشکلات و معضلات فردی و اجتماعی که پس از قرون وسطی، گریبان‌گیر انسان غربی گردید، باعث جلوگیری از رشد و تعالی او شده است.

نکتهٔ مهمی که باید به آن توجه کرد، طریقهٔ برخورد غربیان با این مشکلات بوده است. با بررسی تاریخ غرب و مکاتبی که در آن سرزمین ابداع شد، به خوبی آشکار می‌گردد که غربیان پیوسته به راههایی متوسل شده‌اند که نقش تخریری و درمان موقت داشته است.

نگارنده این سطور عنوان «تولید مکاتب تخریری» بر این نوع تفکرات می‌نهد راهکارهایی که همچون افیون در کوتاه مدت، حال خوشی برای مصرف‌کننده می‌آفریند؛ اما پس از برطرف شدن اثرش، نوبت دردهای جانفرسا فرا می‌رسد. راهکارهای تفکرانی همچون «لیبرالیسم»، «سکولاریسم» و «فمینیسم»، مصداقهای روشنی از چنین تحلیلی می‌باشند. آنان در ابتدا، با شعارهای زیبا و فریبنده، راهکارهای خود را تنها راه حل سعادت بشر دانستند؛ اما امروزه بر همگان عیان گشته که راهکارهای تخریری تفکرانی از این دست، نه تنها آلام بشریت را کم نموده، بلکه سرگستگی و معضلات او را به مراتب دردناک‌تر از قبل کرده‌اند.

در پایان، کلام خود را با سخنانی از مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای مزین می‌کنیم که در رابطه با تفاوت اهداف جریان اسلامی و جریان غربی در دفاع از حقوق زنان ایراد فرموده‌اند:

برای تلاش فرهنگی و حقوقی در راه رسیدن زن به نقطهٔ مطلوب، از لحاظ اجتماعی و از لحاظ فردی دو گونه هدف می‌شود تصویر کرد:

یک هدف این است که ما برای رسیدن به زن به کمال وجودی خود تلاش کنیم و مبارزه کنیم و بنویسیم و بگوییم؛ یعنی زن در جامعه، اولاً به حق انسانی و حقیقی خود برسد؛ ثانیاً استعدادهای او شکوفا بشود و رشد حقیقی و انسانی پیدا کند و در نهایت به تکامل انسانی نائل شود؛ زن در جامعه به صورت انسان کامل در بیاید، انسانی که می‌تواند به پیشرفت بشریت و جامعهٔ خود کمک کند و در محدودهٔ تواناییهای خود، دنیا را به بهشت برین و زیبایی مبدل کند. یک نوع هدف دیگر این است که ما از این گفتن و تلاش و احياناً مبارزه، بخواهیم یک نوع حالت تخاصم و جدایی و رقابت خصمانه میان دو جنس زن و مرد به وجود بیاوریم و دنیایی بر اساس رقابت بسازیم؛ کانه در جامعهٔ بشری، مردان یک طرف قرار دادند، زنان هم در

طرف دیگر و اینها بر سر دستاوردی با هم نزاع می‌کنند و زن می‌خواهد در این قسمت بر مرد غالب و فائق شود... هدف اول، هدف اسلامی است؛ هدف دوم، هدف کوتاه بینانه است که در تلاشهایی که در کشورهای غربی می‌شود، ما رد پای هدف دوم را بیشتر مشاهده می‌کنیم.^{۵۳}

پی‌نوشتها:

۱. ر.ک: آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه.ش، ص ۲۷.
۲. همان، ص ۳۸.
۳. ر.ک: زن در آئینه تاریخ، علی اکبر علویقی، شرکت چاپ، ۱۳۵۷ ه.ش، ص ۱۶.
۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام، ع. پاشائی و امیر حسین آریان پور، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۵ ه.ش، ج ۱، ص ۵۰.
۵. همان، ص ۳۹.
۶. همان، ص ۴۱.
۷. همان.
۸. نمل (۲۷)، آیه ۲۳.
۹. نمل (۲۷)، آیه ۳۳.
۱۰. مطالب این قسمت از کتاب زن بر سر بر قدرت، محمود طلوعی، تهران، انتشارات اسپرک، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ه.ش، اقتباس شده است.
۱۱. فرهنگ انگلیسی آکسفورد ادونس لرن، انتشارات پیوند جم، چاپ اول، ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۲. ساله زن، اسلام و فمینیسم، محمد منصور نژاد، تهران، برگ زیتون، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۲۴۸.
۱۳. ر.ک: فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، مگی هام و سارا گمبل، ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران، تهران، نشر توسعه، چاپ اول، ۱۳۸۲ ه.ش، ص ۱۶۳.
۱۴. همان، ص ۱۶۵.
۱۵. دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، علیرضا شایان مهر، تهران، سازمان انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۷ ه.ش، ج ۱، ص ۴۰۸.
۱۶. فرهنگ جامعه‌شناسی، نیکلاس آبر کرامبی و دیگران، ترجمه حسن پویان، تهران، انتشارات چاپخش، چاپ اول، ۱۳۶۷ ه.ش، ص ۱۵۵.
۱۷. دائرة المعارف علوم اجتماعی، باقر ساروخانی، تهران، مؤسسه کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰ ه.ش، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.
۱۸. فرهنگ جامعه‌شناسی، نیکلاس آبر کرامبی و دیگران، ترجمه حسن پویان، تهران، انتشارات چاپخش، چاپ اول، ۱۳۶۷ ه.ش، ص ۱۵۵.
۱۹. فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، پیشین، ص ۳۴۳ و ۳۴۴.
۲۰. بولتن مرجع (فمینیسم)، مدیریت مطالعات اسلامی مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی، تهران، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۱.
۲۱. فرهنگ واژه‌ها، عبد الرسول بیات و دیگران، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۴۲۵.

۲۲. مسأله زن، اسلام و فمینیسم، محمد منصور نژاد، تهران، زیتون، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه. ش، ص ۲۴۹.
۲۳. فرهنگ واژه‌ها، عبد الرسول بیات و دیگران، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه. ش، ص ۴۲۶.
۲۴. ر.ک: فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، پیشین، ص ۳۹۱.
۲۵. ر.ک: فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، پیشین، ص ۵۲.
۲۶. اصطلاحی که بیان می‌کند دیگر به جنبش فمینیستی نیازی نیست؛ زیرا زنان به برابری حقوقی دست یافته‌اند.
۲۷. کنیزک کردن زنان، جان استوارت میل، ترجمه خسرو ریگی، نشر بانو، چاپ اول، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۷.
۲۸. مسأله زن، اسلام و فمینیسم، پیشین، ص ۲۵۷.
۲۹. به نقل از بولتن مرجع (فمینیسم)، پیشین، ص ۹۴-۹۶.
۳۰. همان.
۳۱. ر.ک: فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، پیشین، ص ۲۶۳.
۳۲. ر.ک: بولتن مرجع (فمینیسم)، پیشین، ص ۱۰۳.
۳۳. ر.ک: فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، پیشین، ص ۴۱۶.
۳۴. ر.ک: فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، پیشین، ص ۲۶۹.
۳۵. خانواده هسته‌ای به خانواده‌ای گفته می‌شود که در آن مرد سرپرست و مدیر خانواده است. بقیه اعضا خانواده، حول محوریت مرد قرار گرفته، اعمال خود را بر اساس نظرات مرکز ثقل خانواده یعنی مرد، تنظیم می‌کنند.
۳۶. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: نگاهی به فمینیسم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۲۰؛ ایدئولوژی‌های سیاسی، مکتب‌یان و دیگران، ترجمه م. قائد، نشر مرکز، ۱۳۷۵ ه. ش، ص ۳۴۸؛ مسأله زن، اسلام و فمینیسم، پیشین، صص ۲۶۲-۲۶۶.
۳۷. مادرانی که با پذیرش نطفه دیگران، به عنوان ظرف جنین، زحمت اجاره را متحمل می‌شوند و در قبال آن پول دریافت می‌کنند.
۳۸. جنگ علیه زنان، مارلین نرنج، ترجمه توراندخت تمدن، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۷۳ ه. ش، به نقل از تازه‌های اندیشه، پیشین، ص ۴۷.
۳۹. همان.
۴۰. چهارمین کنفرانس جهانی زن، ۱۵-۴ سپتامبر ۱۹۹۵، پکن.
۴۱. حقوق جهانی زن، عبدالرسول هاجری و دیگران، تهران، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، چاپ اول، ۱۳۸۲ ه. ش، ص ۳۵.
۴۲. روم (۳۰)، آیه ۲۱.
۴۳. همان.
۴۴. روزنامه جمهوری اسلامی، تاریخ ۱/۸/۱۳۷۶.
۴۵. روم (۳۰)، آیه ۲۱.
۴۶. حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.
۴۷. ر.ک: آل عمران (۳)، آیه ۱۹۵.
۴۸. ذاریات (۵۱)، آیه ۴۹.

۴۹. نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، چاپ بیست و هفتم، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۶۱.
۵۰. ر.ک: نور (۲۴)، آیه ۳۱: اعراف (۷)، آیه ۲۷.
۵۱. نظام حقوق زن در اسلام، پیشین، ص ۷۶.
۵۲. همان، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.
۵۳. روزنامه جمهوری اسلامی، تاریخ ۱۳۷۶/۸/۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی